

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

موسوی

۰۱.۰۱.۰۹

تمهیدات نظامی، استخباراتی و تشکیلاتی روسها به منظور اشغال افغانستان در ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹

به ادامه گذشته

در قسمت اول این نیشته به صورت عمده به علاوه آنکه اندکی در رابطه با ارتش افغانستان صحبت به عمل آمد تمرکز بیشتر روی چگونگی نقش و نفوذ نهاد های استخباراتی روسیه امروز اعم از "ک.گ.ب" و "جی.آر. یو" صورت گرفت. در این بخش مقاله تمرکز بیشتر روی شکل گیری ارتش افغانستان به مثابه بازوی نظامی نیروهای متجاوز تکیه صورت می گیرد تا دیده شود که چگونه حکمرانان خاندان غدار طلایی به منظور حفظ تاج و تخت خویش میهن ما را در زیر چرخ تانکهای پیمان وارسا به خاک کشانیدند.

ارتش افغانستان که از نام اصلی اش "اردوی شاهی" ماهیت ضد مردمی آن کاملاً آشکار است در اساس به منظور حفظ منافع طبقاتی طبقات ستمگر و غارتگر حاکم و در رأس آن خاندان نادر غدار به وجود آمده بود، از آغاز ایجاد مجدد به وسیله نادر غدار و بعد ها گسترش آن به وسیله هاشم جلاد علت وجودی اش را حفظ سلطه خاندانی تشکیل داده هیچ گونه آمادگی برای رویا رویی با دشمن خارجی در آن گرفته نشده بود و در تمام دوران حیات دست نگر و وابسته به اجانب باقی ماند.

از آن جائیکه موضوع بحث ما "تاریخ ارتش" در درازنای زمان نیست و هدف آن است تا تمهیدات غدارانه روس را در آن ساحه متبازل سازیم، با عرض پوزش خدمت خوانندگان گرانقدر، بحث روی ارتش را در کل به زمان دیگری موکول نموده، می پردازیم به آن تشبثاتی که از جانب روسها در این زمینه صورت گرفته و تاریخ نشان داد که تمام آن تشبثات حلقه های پراکنده یک زنجیر واحد بود که به محض اتصال، شرایط اشغال کشور به وسیله روسها مساعد گردید.

قسمیکه از متن اوراق تاریخ بر می آید "اردوی شاهی" تا زمان آغاز صدارت "داوود" روابط تناتنگ با هندوستان - بخوانید انگلیس - و ترکیه داشته بیشترین سلاح های مورد استفاده در آن، ساخت انگلستان و ترکیه بود. با روی کار آمدن "داوود" و تشدید اختلافات با دولت نو بنیاد پاکستان و گرایش آشکار غرب در حمایت قاطع از پاکستان و امتناع آنها از تقویت "اردوی شاهی"، "داوود" دست استمداد به جانب شوروی آنروز دراز نمود.

شوروی آنروز که زیر رهبری "خروسچف" چهار اسپه به طرف احیای سرمایه داری گام می گذاشت و رویا های آزمندانانه "پتر کبیر" در وجود تزاران نوین از سر جان می گرفت، از درماندگی "داوود" حد اکثر استفاده را نموده سه سال بعد از مسافرت تاریخی "خروسچف" به کابل یعنی ۱۹۵۸م اولین محموله های تسلیحاتی ساخت شوروی را به افغانستان صادر نمود. سلاح ها که در گام نخست به صورت امداد بلاعوض و بعد ها به شکل قرضه های درازمدت در اختیار رژیم "نادری" قرار گرفت، بنا بر تفاوت های معینی که با سلاح های قبلی داشت ضرورت اعزام مشاورین نظامی را نیز تقویت نمود. این سلاح ها که از تفنگ های پنج تکه کره بین تا طیارات ترانسپورتی "ال ۱۸" و طیارات تعلیمی "یاک ۱۸" را احتوا نموده و به صدها نوع بالغ می گردید، با تمام کیفیت پائین و کهنگی در مقایسه با سلاح های قبلی "اردوی شاهی" حیثیت جدید را یافته، دامی گردید بس محکم برای خاندان نادر سفاک تا در آن گیر ماندند.

از آن جائیکه در هر جنگی سلاح هر قدر هم پیشرفته باشد باز هم نقش انسان در آن ارجحیت می یابد زیرا سرانجام باید آنرا انسانی به کار اندازد، سلاح های به اصطلاح جدید روسی نیازمند آن بود تا "اردوی شاهی" که در عقب ماندگی و بیسوادی شهره آفاق بود، تربیت نظامی جدیدی اختیار نماید.

یعنی آنکه هر چه بیشتر روسی ساختن آن تعمیق یابد. در نتیجه از جمع نظام گرفته تا تمام امور دیگر می بایست با نسخه برداری از کشور به اصطلاح "شوراها" آماده شده قدم به قدم در عمل تطبیق می شد. نتنها در آغاز و اوایل این رابطه "اردوی شاهی" خود را نیازمند کمک های انسانی شوروی می دانست بلکه متناسب با تکامل تجهیزات به میزان این وابستگی افزوده می شد. تو گویی اولین محموله تفنگ های پنج تکه کره بین گلوله برف کوچکی بود که از بالاترین قلل هندوکش و یا بابا سرازیر می شد. به موازات سرازیری برحجم آن محموله افزایش به عمل آمده در نهایت به بهمنی مبدل شد که کشور را در ورطه انقیاد و سراسیمگی قرار داد.

ضرورت کادر های لازم جهت به حرکت در آوردن آن ماشین غول پیکر به سرعت باعث ایجاد "حربی پوهنتون" گردیده پوهنئی های "پیداده توپچی، مخابره، لوژستیک، دافع هوا و استحکام و در ادامه آن پوهنئی هوائی" به وجود آمد. میرهن است که تمام این تشکیلات وسیع و گسترده و فعال نگهداشتن آنها بازهم به کادر لازم نیازمند بود. سیاست گزاران خاندان نادر غدار با در نظر داشت آنکه همیشه در مقابل نیروهای خارجی دستها را بالا گرفته و با دیدن یک قطی نسوار دروازه های کشور را بر روی اجنبی گشوده اند، صرف به خاطر حفظ قدرت و سلطه خاندانی جهت رفع نیازمندی های کادر انسانی باز هم به طرف روس دست دراز نموده و کمک خواست. روسها که آن سیاست مداران خاین به ملت را خوب شناخته و به میزان ترس آنها از مردم و جاه طلبی های شان کاملاً واقف بودند، این استمداد را لیبیک گفته ضمن اعزام سیلی از مشاورین در رشته های مختلف، بورسهای تحصیلی در رشته های مختلف نظامی را پیشکش نمود که از طرف "دولت شاهی افغانستان" با جبین گشاده مورد پذیرش قرار گرفت. با تعمیم چنین سیاستی بود که روسها قادر شدند در آستانه کودتای ثور یعنی از ۱۹۵۸ ال ۱۹۷۸ اظرف بیست سال بیش از ۳۷۰۰ تن از صاحب منصبان جوان افغان را در شوروی تحت تربیت نظامی و سیاسی بگیرند.

بدر نظر داشت اسنادی که امروز به وفور در همه جا نشر می گردد و در آن سیاست های تعلیمی شوروی امپریالیستی در قبال محصلان نظامی کشور های دیگر به بحث گرفته می شود، این دیگر بالاتر از یک راز آشکار است که روسها ضمن تلاش به خاطر تربیت ایدولوژیک افراد به نفع خود، افراد مستعدی را از آن میان جذب "استخبارات ارتش" خویش نیز می نمودند. با آن رقم بزرگی که در فوق از آن نام بردیم هرگاه قرار باشد رقم جذب افراد به "استخبارات ارتش شوروی" را از بین محصلان افغان ۱۰ فیصد فرض نمایم، دیده می شود که شوروی ها در آستانه آخرین تمهید جهت اشغال افغانستان ۳۷۰ عضو "جی. آر. یو" در کشور ما داشته اند. رقمی که با در نظر داشت متود های جذب روسها در همچو مواقع و فقر مفرط محصلان افغان نتنها زیاد و مبالغه آمیز نیست بلکه به جرأت می توان نوشت خیلی کوچک هم به نظر می خورد. از جانب دیگر اعزام سیل اناسی مشاورین نظامی که بدون استثناء همه عضو "جی. آر. یو" بوده اند آمادگی دیگر نیست که از جانب شوروی ها به منظور اشغال افغانستان گرفته می شود. به استناد نوشته های سمیران در روز کودتای ثور تنها در شهر کابل بیش از ۳۵۰ مشاور روسی در قطعات قوای مرکز فعالیت داشتند. این سیاست که با "داوود" آغاز یافته بود در زمان به اصطلاح "دموکراسی تاجدار" نیز بر همان منوال ادامه یافته، موجودیت ماشین آلات نظامی و اسلحه های ساخت شوروی به پادشاه و دامادش "عبدالولی" نیز این امکان را نداد تا اگر قصد تغییر آن روند هم داشتند، کاری مقابل آن انجام دهند در حالی که شواهد حکم می کند که تمام خاندان سلطنتی در دام چندین لایه روسها اسیر شده هیچ یک خواست بر آمدن از آن قفس طلانی را نداشتند. شاید بتوان یکی از دلایل چنین وابستگی را در فساد وزن بارگی خاندان سلطنتی و دست و دل بازی روسها در این امر معرفی نمود.

تمهیدات روسها به غرض اشغال افغانستان تنها به صدور اسلحه و تربیت کادر نظامی محدود نشده، با ساختن میدان های هوائی نظامی "بگرام، شیندند، دهدادی و بعد ها جلال آباد و قندهار"، خطوط مواصلاتی با اهمیت ستراتیژیک، شفاخانه های نظامی به خصوص ۴۰۰ بستر اردو، و رکشای های پل چرخ باظرفیت و توانائی ترمیم ماشین آلات حربی ساخت شوروی در داخل افغانستان و تعدیل کار ماشین خانه حربی به ساخت و ترمیم سلاح های ساخت شوروی فعالیت های دیگری بود در جهت آماده ساختن زمینه برای آخرین گام مرحله مقدماتی اشغال.

این سیاست که از زمان صدارت "داوود" آغاز یافته بود تا اواسط سال ۷۵ به همان قوت خود باقی ماند. فقط از سال ۷۵ به بعد است که "داوود" در جریان آن چرخش بزرگ به فکر این می افتد تا وابستگی کادر های نظامی خویش را از زیر سیطره شوروی ها بیرون نماید. در آن هنگام به مناسبت آنکه تمام سلاح ها و تجهیزات روسی بود، "داوود" شانس زیادی برای اعزام افسران به کشور های دیگر نداشت، زیرا اکثریت کشور هائیکه با سلاح های روسی آشنائی داشتند یا در حلقه حاکمیت آنها قرار داشتند و یا اینکه حاضر نبودند با گرفتن دست "داوود" خود مغضوب روسها قرار گیرند. در نهایت "داوود" می توانست یا دست به دامان چین دراز کند و یا هند و مصر که تازه از قید حاکمیت نظامی روسها خود را رهانیده بود. همانطوریکه در قسمت اول نیز تذکر دادم چینی ها "داوود" را مطمئن تشخیص نداده به ندایش جواب مساعد نداده بودند. هند و مصر نیز یک عده از افسران را به غرض تحصیلات بالاتر بورس تحصیلی اعطا نمودند. اینکه آیا آنها می توانستند در دراز مدت نفوذ شوروی را در "اردوی شاهی" کاهش دهند و یا خیر با تأسف زمان فرصت آنرا نداد تا در عمل به مشاهد برسد. در همین جا بی مورد نخواهد بود هرگاه از جگرن سید احمد

خان فراهی ذکر می‌شود. نامبرده از جمله اولین افرادی بود که به غرض آمادگی های کماندوئی به مصر اعزام شده بود و بعد از برگشتن به کشور و پیوستن به مقاومت مدتی در جبهه فراه که از طرف زنده یاد "سخی مؤمن" سرپرستی می‌شد، در کنار ما قرار داشت. وی که نمی‌دانم آیا اکنون در قید حیات است یا نه، همیشه وابستگی مفرط اردوی افغانستان را به شوروی اشغالگر بزرگترین خیانت خاندان نادر غدار به مردم و کشور افغانستان دانسته سخت در تلاش بود تا از آنچه خود آموخته است به دیگران نیز بیاموزاند. امریکه بادر نظر داشت روحیه آن زمان مجموع مقاومت می‌شد آنرا به کوبیدن آهن سر تشبیه نمود.

در کنار آمادگی هائیکه از جانب روسها به صورت مستقیم گرفته می‌شد از همه بالاتر ماهیت ضد مردمی ارتش و ترس زمامداران آن از مردم افغانستان بود. دولت های "ظاهر - داوود" به مانند سایر اسلاف شان خلاف آنکه در برادر کشی هر یک بی رقیب بوده و هیچ یک دست کمی از هیتلر نداشت در تقابل با نیروهای بیگانه و ارتش های خارجی گریزه یک موش را هم نداشته به محض مشاهده گرد سوران اجنبی فرار را بر قرار ترجیح می‌دادند. فرار مفتضحانه امیر کبیر دوست محمد خان حین تجاوز اول و فرار پسرش در زمان تجاوز دوم گواه این مدعای ماست، بر همین اساس ارتشی را که "ظاهر" و یا "داوود" از غارت و استعمار خلق افغانستان به وجود آورده بودند، صرف به منظور دفع خیزش های داخلی تجهیز شده بود که اگر این طور نمی‌بود در کشوری که با قدرتی مانند شوروی غارتگر بیش از ۲۰۰۰ کیلومتر مرز مشترک داشت به فرقه ای که اکمالات آن به مشکل در سطح لوا می‌رسید، قناعت نمی‌نمود و یا به همین سان کشوری که با صراحت از اختلافات مرزی با همسایه سخن به میان می‌آورد، نمی‌توان آن حرف را جدی تلقی نمود وقتی انسان به تقسیم واحد های ارتش و تمرکز آنها در نقاط مختلف نظر می‌اندازد. به عبارت دیگر در حالی که بین افغانستان و پاکستان یعنی کشوری که با آن اختلاف مرزی وجود داشت و گاهگاهی درگیری های خورد و کوچکی نیز بین طرفین به وجود می‌آمد در مقابل با چنین دشمنی و به طول ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک چه اندازه نیرو متمرکز شده بود؟ یک فرقه تیب "ب" در قندهار، یک فرقه تیب "ب" در گردیز - قطعات تیب "ب" به آن قطعاتی گفته می‌شد که از لحاظ سلاح و افراد کمتر از تشکیل معین اکمال شده باشند. این کمبود در برخی مواقع تا ۵۰ فیصد نیز بالا می‌رفت - یک فرقه تیب "ب" از تشکیل قوای مرکز در جلال آباد - آنهم بیشتر بدان دلیل تا صاحب منصبان بالا رتبه با خانواده های شان از آب و هوای گوارای جلال آباد در زمستان مستفید گردند - و یک غنذ تقویتی کوهی "اسمار". اما در عوض در کابل فرقه های تیب "الف" قرغه، و ریشخور، قوای ۴ و ۱۵ زره دار، لوای راکت ماهتاب قلعه، قطعه کماندو در بالاحصار کابل، بقیه فرقه مصروف در جلال آباد، لوای تقویتی حسین کوت، قوماندانی قوای مرکز، گارد شاهی و بعد ها جمهوری و ... تمام این ها به خاطر چه؟ کدام دشمنی به غیر از خلق افغانستان خاندان نادر غدار را در مرکز کشور تهدید می‌نمود که بیش از ۵۰ هزار نفر از اردوی ۱۰۰ هزار نفری شان را در کابل نگهداشته بودند؟ این ترس از مردم که باعث تمرکز قوا در داخل پایتخت شده بود و چه بسا در تدوین چنین ستراتیژی نیز مشاوران روسی حرف اول را گفته باشند، خود به خود آن زمینه مناسبی را به وجود آورد که وقت ضرورت روسها بتوانند با استفاده از آن به عمر ننگین آن خاندان نقطه پایان گذاشته به وسیله ایادی شان کشور را به مستعمره مقهور خویش مبدل گردانند. با حرکت از این موضع می‌توان نوشت که روس اشغالگر تمهیدات نظامی خویش را به غرض اشغال افغانستان در چنان ابعاد گسترده و عمیقی فراهم نموده بود که سیاست مداران خاندان نادر غدار و افراد به ظاهر وفادار به آنها اگر به راستی هم وفادار بوده باشند، ظرفیت درک و کشف آن تمهیدات غدارانه را نداشتند تا چه رسد به اینکه در صدد مقابله با آن بر آیند. آیا می‌توان تصور نمود که فردی از افراد خاندان نادر غدار با آنهمه جنایتی که کرده بودند این جرأت را به خود بدهند تا تعداد قوا را از شهر کابل به نقاط دور دست متمرکز سازند؟ مگر نه اینکه آنها بیشتر از تمام دنیا از مردم افغانستان هراسان بوده می‌کوشیدند خود را از زیر ضربات آنها مصون دارند؟

سیاست غدارانه و ضد مردمی که خاندان نادر غدار علیه مردم افغانستان اتخاذ نموده بود، در نتیجه عکس خواست زمامداران آن خانواده، اردوئی را که به خاطر سرکوب خلق تھی از شرف و عرق ملی مردمی پرورش داده بودند، با یک اشاره ارباب خنجر از آستین کشیده معنی همزیستی مسالمت خرسچفیزم را به آنها چشاندید

ادامه دارد